گزارش میدانی «شهروند» از پایگاه امداد جادهای -دریایی گمیچی شهرستان اسکو

مصاف تنبه تن با حادثه

امیر هاتفینیا کوه، دریا، جاده، یه فرقی نمی کند حادثه از کدام سمت خبر کرده باشد. «یعقوب»، «توحيدُ»و«حمد»كمنمى أوُرنداً نهاحوالى«گميچُى»، یکی از روستاهای آذربایجان شرقی مستقر شدهاند. این اُمداد جادهای «گمیچــی» در ۹۰ کیلومتری تبریز و ۳۵کیلومتری ارومیه قرار دارد.

. 'یعقوب»از سال ۹۲ به پایگاه «گمیچی»آمده؛البت ۱۰ سالی می شود که وارد هلال شده است. «یعقوب» مسئول کشیک «گمیچی» است: ۲۴ ساعت را در پایگاه می گذراند و ۴۸ ساعت را بیرون از آن به گفته «یعقوب»، از تبُریزبه «گمیچی» می آید؛ یعنی همه ۹۰ کیلومتر را سپری می کند تابرسد اینجا. نجانگران از اسکو، تبریز، سرای،ارومیهودیگرشهرهابرای کشیکجه «گمُیچُی» ی آیند. «یعقوب» متاهل استو دو پسر هم دا «توحید»؛ شکار چی رتیل ها

«توحید»نامدیگرعضو «گمیچی» ستاور تیل هایی ا که در پایگاه شکار می کند، داخل یک شیشه الکل

نگہ مے دارد تعداد رتیل ہا تا بہ حال به عدد سے ۲۰سال دارد. هُسَداربرای کبری ۱۱»یکی اُز فیلمُهای

رِدعلاقه «توحید»است. «احمد»، نجاتگر دیگر «گمیچی» هم از روســـتای سرای که ۲۵ کیلومتر با پایگاه فاصله دارد، آمده است. ۶ سالی می شود که «حمد» نجاتگر «گمیچی» است. و کاردانسی امداد و سسوانح دارد. او دورههای مختلف مدادونجات را طی کرده و در ماه، ۷ تا ۲۰ روز به پایگاه

۵روز تنهایی؛با۲پایشکسته

داستان یک سال پیش است. نجاتگران «گمیچی» با خودروهای شان برای کشیک کنار جاده می روند خانمی هراسیان می آید و می گوید که از کوه صدای «کمک، کُمک» میشنود. نجاتگران هم فُوراً به جایی میروند که برای آخرین بار صدااز آن شنیده شده است. آنهادُرمسيرشُروع مَى كَننُدبه فرُيادَزدن؛بهاميدآن كه فردى كه كمكمي خواسته، بشنود، بعداز چنددقيقه، بکی از نجاتگران، آدمی را می بیند که پارچه سفیدی را می چرخاند و بر زمین می افتد. آنها با هزار مصیبت خودشان را به فرد آسیب دیده می رسانند. «یعقوب»



می گوید: «هر ۲ تا یاهاش شکسته بود. پنج روز مونده یں ہے۔ بود اونجا. از صخرہ افتادہ بود و نمی تونس حرکت کنه. داشت از حال می رفت، ماهیچه هاش تحلیل رفته بود. پاش حسُابی ورم کرده بود. توی این مدت فقط یه خرده آب گل آلود خورده بود.» فرد آسیب دیده خودش راچُوپانی معرفی می ُکند که برای جستوجو آمدُه اما در ادامه «یعقوب» و یارانش پی می برند او یک سرباز است که به دل کوه زده: هٔ برامون مهم نبود راست می گه یادروغ، مهم این بودنجاتش بدیم. فور ابهش سرموصل کردیم. به سختی می تونست هضمش کنه؛ آب هم «کوه»می زنند تا چوپانی که مسموم شده و در کوه مانده

Dear m. Zafer abdollane

اعت دیگه اونجوری میموند از دنیا رفته بود. الان كه فك مي كنم نجاتش مثه يه معجزه در «گمیچی» همهجور حادثهای تجربه می شود؛ چه در کوه، چه در دریا و چه در جاده، مثلا نجاتگران به

از صخرهها آوردیمش پایینن.ماه رمضون بود.بعدش ر کرد ... خونوادهشهی برامون زولبیابامیه میاوردن.» در «گمیچی» همهجور حادثهای تجربه میشـ چه در کوه، چه در دریا و چـه در جاده، مثلانجاتگران اواخر ماه رمضان پارسـال متوجه می شوند که دو نفر در «دریا» غرق شـدهاند: «یه دختر ۲۰ساله و یه پسر ٢ُ٢ُسالُه رفتهُبودن شنا كنن. هوا طوفاني شده بُودو ۚ آبُ

اونارو با خودش بــرده بود. ما که رفتیم هیچی ندیدیم

وُفک کردیم آب هر ۲ تاشونو سمت عجب شیر برده. خونواده شون باهامون در گیر شدن. کم مونده بود ما

اردران از ۱۳۰۰ ر ۱۳۰۰ و ۱۳ نجاتشون دادیم. خونوادهشون یکباره عوض شدن و عكس همانداختيم»

در کوه، چه در دریا و چه در جاده. مثلا نجاتگران، یک روزُ ساعت ۴ صُبحُ آمادهمی شوند که سر صحنه تصادف اسکانیابا پراید در «جاده» حاضر شوند: «رفتیم و دیدیم

. رک ۱۳۰۰ کرد شروع کردن به عذر خواهی و تشکر. می گفتن شرمنده، ما در حالت عادی نبودیم. باهاشـــون دوست شدیم و

چار تاشون مردمن اصلا تتونستيم سرشونو پيدا كنيم. پودرشدمبودن خيلي از آدمامي ترسيدن بيان جلو من ويكي از بچههاجمع شون كر ديجو گذاشتيم توي كيسه جسد كيدو قلب شون بيرون افتاده بودو بادست از روي

آسفالتبرداشتيموداخل كيسه گذاشتيم.» «توحيد» بااين كه فقط ۲۰سال دارد، دلش پر جرأت

است: ﴿ ولير باركه بايه جسد برخورد كردم، به وقتى برمی گرده که چار، پنج روز می شد اومده بودم پایگاه. ۸ صبح بود. پــژو و پراید با هم تصادف کــرده بودن.

سرنشینها تازه نامزد کرده بودن. فرمون به چانه یکیشون چسیبیده بود. یکی از خانهها را رهاسازی

کر دیم و به بیمار ســـتان ر ســاندیم بعد از تحویل به بيمارستان سه روز به كمارُ فته بود وقتى سلامتيت ت آور دن مارو پیداو از مون تشکر کردن. یکی رر. از نجانگرا بعداز این حادثه دیگه پایگاه نیومد. آدم بعد از دیدن صحنه تصادف از حالت عادی خارج میش.....

توی این جادہ هم که تصادف نمیشـــه، وقتی هم که نوی این جاده هم نه نصاف نمینسه، وقتی هم نه میشه میشه داره» (است می گوید توحید جادم پیچ در پنج است و تک بالنده اگر این جاده تا روستای سرای دوبانده شود،از میزان تصادفات کمتر خواهدشد. سرای دوبانده شود،از میزان تصادفات کمتر خواهدشد. سلام بهمهمانان تاخوانده

سرگرمی نجاتگران «گمیچی» فوتبال است ووالیبال: گاهی اوقات هم تماشای فیلم، آنها در

نابستانها با رتیل و مار سروکار دارند. مارهای بزرگی

فودمون شکار کردیم. همین چند وقت پیش داخل

یکی از اتاقا یه رُتیلُ دیدم. حتی شده وقتی پتورو کنار زدم کــه بخوابم، با یه رتیل روبه رو شــدم. » نجاتگران

دریاچه است و برای همین مهمانان ناخوانده زیادی

حال دادن به دوچر خه سوار هلندی نجاتگران خاطره امدادرسانی به دوچرخهسوار و تورست هلندی را هم بهخاطر می آورند: «عازم ترکیه بود که به خاطر سرما و یخبندان نتونست راهشوادامه

بُدُه. ما هم ســراغشُ رفتيم و توى پايگاه ازشُ پذيرايي كرديم. از هلند رفته بود تايلند و از اونجا اومده بود ايران

و از ایران میخواست بره ترکیه. شب همین جا موند و

خداحافظی از نجاتگــران، در دفتر یادمان «گمیچی»

مى نويسد: «مهمان نوازى تيم شما خيلى خوب و لذتبخش بود به خاطر اين كار خوب از شماممنونم.»

ں اور ہے۔ حرف زدیم»این توریس

ر نماند. نجاتگران برخوردهای زیادی با مارها و داشــــتهاند. «حمد» می گوید: «خیلیاشونو ما

اسکان دوچرخهسوار هلندی در «گمیچی»







I would like to congrapulate you with your from at the Red Crescent Couracte. Michammad came to the mameaud to help find your centre. Todah. Wahid and Harran were already woiling for me The hospitality of your team is great and all have been a true pleasure to spend the evening together rank you for the wanderful dinner we were able spend together. t my way back in a few days, if I pass the centrer is I will certainly stage to stay tallo to every boa armest Regards, s de Block 6915 904 1502 deblockfalive.ul Volaan 63 Hock Netherlands



